



۲۰۱۸/۰۹/۰۵

دوکتور محمد اکبر یوسفی

## ملت و ملت‌گرایی در اروپا و تأثیرات آن بر افغانستان!

( قسمت سیزدهم )

یادداشت: تحریر این قسمت، از سلسله مقالات بتاریخ ۲۰۱۱/۰۵/۱۲ انجام یافته و در همان سال نشر شده است، حال پس از اصلاح اشتباهات ممکن تاپیی، و رفع سکتگی های احتمالی، تذکر های تکمیلی، لازم نیز صورت گرفته است، که ممکن بر حجم بعضی از قسمت ها، اضافه شود. متباقی متن تا حدی بدون تغییر، دوباره، به آدرس «آریانا افغانستان آنلاین»، جهت نشر مکرر این سلسله مطالب، ارسال شده است.

اظهار نظری که این نویسنده در شماره قبلی، در مورد سیاست و موقف "خوشحال خان خټک"، مبنی برین که، آیا سیاست او بمفهوم "مُدرن"، یک حرکت "ملی" بوده است و یا خیر و هم اینکه آیا از جهات "آیدیالوژیکی"، با "ملت‌گرایی" ای که خیلی پس از آن سده، در اروپا و شمال امریکا، پدیدار شده است، مطابقت داشته است و یا نه، این نویسنده که نظرات و ارزیابی های، گروپ "اکثریت" دانشمندان علوم اجتماعی را، تأیید می کند، برین عقیده است، که نسبت دادن مشی و موقف "خوشحال خان خټک" به آن پدیده، قبل از وقت بوده است. ارزیابی های گروپ اکثریت دانشمندان بخش علوم اجتماعی و تأریخ، در باره این، پدیده "ملت" و "ملت‌گرایی" معتقد اند، که این مفهوم، پس از پیروزی "انقلاب فرانسه" وارد اصطلاحات و ادبیات سیاسی شده است. یکی از مشخصات آن زمان، ریشکن شدن سریع حاکمیت پادشاهی قلمروی، یعنی "اشرافیت فیئودالی" شمرده شده است، که تأسیس "دولت ملی" تحت رهبری "بورژوازی صنعتی" را ممکن ساخته است. در حالی که انگیزه های حرکت سیاسی - نظامی "خوشحال خان خټک"، بخاطر تأسیس همچو "پادشاهی فیئودالی" شناخته شده است، که خودش بدان مؤفق نشده است، و در نیمه راه، حتی پسر او با وی همراهی نکرده است. موقف او در ضدیت با مناسبات "اقتصادی - اجتماعی"، "ویش سیستم"، بوده است، که یکی از اشکال خاص حقوقی، تقسیم کار در قبایل پشتون شناخته شده است. این نحوه تقسیم کار، در ادبیات سیاسی - حقوقی در سطح جهان، با همین اصطلاح "ویش سیستم"، ثبت می باشد. در آن عصر و زمان، این سیستم، در برخی از اقوام "پشتون" ترجیح داده می شده است، که "با یزید روبنان" با پذیرش این سیستم از حمایت آنها در مقابل با نظام "فیئودالی مغل" برخوردار بوده است. آنچه او و دیگران هم چنان می خواسته اند، استقرار نظام "پادشاهی" بوده است، که به عنوان حاکمیت، تأسیس کنند، طوری که قبلاً نیز تذکر رفته است، قریب به یکصد سال بعد در اروپا و شمال امریکا، چنین یک رژیم، ریشکن گردیده است و بر ویرانه های آن این پدیده "ملت" و "ملت‌گرایی" سر بیرون کرده است. به عبارت دیگر این پدیده جدید، تحت نام "ملی"، پس از آن، وارد میدان شده است. البته مبلغین و شهرت طلبان "ملت گرا ها"، که معتقدین آنها را، به گروپ "اقلیت" می شمارند، ادعا می کنند که گویا از همان آغاز بشریت، باید به عنوان یک پدیده "طبیعی" شناخته شده بوده باشد، که از جانب دانشمندان "گروپ اکثریت"، که به "مُدرنیست ها" نیز معروف اند، دور از حقیقت شناخته شده است. "انتونی سمیت"، از یک

موقف "ناسیونالیستی"، یک اظهار کننده، بنام "ابی زییس" (Abbe Sieyes) نقل می که گفته است: «در یک وضعیت طبیعی موجود است». مدعی است، چنین چیز، منبع قدرت، خواست و قانون شمرده می شود. ("انتونی سمیت" ص ۴). اما، مؤلف کتاب، در مقدمه کتابش، تحت عنوان: "ملت گرایی و تجدد"، از دید و برداشت های دانشمندان علوم اجتماعی چنین می نویسد که: "... ملت گرایی یک جنبش "آیدیالوژیک" مدرن است، که در نیمه اخیر قرن هژده در اروپای غربی و امریکا پدید آمده است، و هم این که پس از اوج آن، و رسیدن به قله های قدرت آن، در دو جنگ جهانی، به شکست و نزول قدرت روبرو گردیده، میدان قدرت را به قدرت های جهانی ("گلوبال") سپرده اند، که از مرز های دولت - ملی قدم، فرا تر می گذارند..."

حال به متن قبلی بر می گردیم که از اوضاع اروپا، آنهم اینکه، در قرون بعدی، ارزیابی های تاریخی آنوقت سرزمین آلمان را محدود به «جنگ دهقانان» ندانسته، مفهوم «انقلاب انسان ساده» و یا «انقلاب ۱۵۲۵ م» یاد نموده اند. البته در سالیان اخیر قرون اوسطی، در قرن ۱۳ و ۱۴ دهقانان در سوئیس و انگلستان و همچنان در قرن ۱۵ در «بوهم»، قیامهایی داشته اند. دهقانان در آن زمان بار سنگین مصارف جامعه فیئودالی، شهزادگان محلی، ملوک الطوائف، اشراف، مأموران دولتی، کارکنان تشکلات مذهبی و کلیساها را بدوش داشته اند و همچنان، با کار های شاقه بی مزد مغز و استخوان دهقانان در هم کوبیده می شد و رعیت به فضای مختنق و طاقت فرسا روبرو بوده است. چنین وضعیت از جانب شخصیت روحانی، «مارتین لوتر» مورد انتقاد شدید قرار گرفته، موصوف به ترجمه «انجیل»، کتاب مقدس عیسویان، بزبان «آلمانی» ("دویچ") دست برده است، تا برای تمام پیروان دین عیسویت، در آنکشور و جمعیت های "آلمانی زبان" امکان دسترسی مستقیم به منابع حقیقی معلوماتی دینی آنها، مساعدت نماید. در عین زمان شخصیت های دیگری، از جمله رهبران قیامهای دهقانی، نظیر «اولریش خونگلی» از «خوریخ» و «توماس مونتر» از جمله باشندگان «الستید»، به تبلیغات علنی علیه نقش کلیساها پرداخته، استدلال می نموده اند، که «انسان می تواند بدون واسطه و سلسله مراتب کلیسا، بدربار خداوند و تقدسات راه یابد». در قسمت های قبلی دیدیم که برخی از قبایل پشتون در چه مرحله قرار داشته اند. برای سهولت بار دیگر درینجا نیز نقل می نمایم: «مؤرخین قرن ۱۳ و ۱۴ را، بمتابیه پروسه فروپاشی جامعه ابتدائی و تسریع پروسه قبلاً آغاز یافته «فیئودالی» در افغانستان ارزیابی نموده اند.»

جنگ دهقانان در آلمان و اروپای مرکزی، که رهبران آن خواسته های متنوع دهقانان را در ۱۲ ماده تبلیغ می نموده اند، منجمله موضوع حقوق بشر نیز شامل آن بوده است. این جنبش زمانی براه افتاده است که لشکر بابر (مغل) در مناطق قبایل امروزی پشتون ها، به مقاومت ها روبرو بوده، بقصد اشغال دهلی که در آنزمان، پادشاهی «لودی» پشتون مستقر بود، در آنجهت در حرکت بوده است. در سال ۱۵۲۶ م به سلطنت سلطان ابراهیم لودی («پشتون غلجی») خاتمه بخشید. (طوری که در بخش قبلی تذکر رفته است، پاییز انصاری یا یکسال و یا یازده سال عمر داشته است، که در ذیل بار دیگر بر مطالب آن عصر مرور خواهیم داشت.)

در رابطه با لشکر کشی امپراتورها و منجمله مشکلات قشون بابر در مناطق قبایلی، خاصاً در منطقه یوسفزی، در کتاب «اولاف کروی»، مطلب ذیل را می خوانیم: «... نخستین و معروفترین قوم درین محل یوسفزی می باشد، قسماً بخاطری این شهرت را داشته اند که لشکر های فاتحین درین منطقه وقت زیاد را سپری می نموده اند. بهمین علت فکر می کنم که با یک دختر یوسفزی ازدواج می کند. بعد از یوسفزی ها، نامهای شناخته شده مانند افریدی ها، اروکزی ها، بنگاشی ها، توری ها، دیلازک ها، مهمندی ها، جگانی ها، محمد زایی ها، لوهانی ها، نیازی ها، قوم اسحاق خیل و حتی غلجایی ها و وزیزی ها بروز کردند و هرکدام جایگاه شایسته خود آنها را... می گیرند. «در نتیجه در تحت نفوذ سلطنت مغل، بخشی از قبایل در مناطق چون: پشاور، باجور، سوات، کوهات، انگو، گورختری، خیبر با علی مسجد و جام، بسرعت الی نزدیک «صوابی»... به کشت و کار زراعتی پرداخته اند... بعضی ها تا اکنون محلات آنوقت را ترک نموده اند.» (اولاف کروی، صفحه ۱۵۵)

در تاریخ افغانستان، هم چنان در جوامع زیاد دیگر در جهان، پادشاهان و سران اقوام، از طریق ازدواج نیز تلاش می نموده اند، تا در استقرار و تحکیم پایه های قدرت آنها، بیفزایند. پادشاهان اسلامی درین جهت چون، امکان ازدواج بیشتر را داشته اند، در قرونقبل، ازین شیوه، زیادتیر استفاده می نموده اند.

در باره انکشاف فیئودالیزم در بین افغانها (پشتون ها) «ایگور رایسنر»، دوکتور علوم تاریخ، که در سال ۱۹۸۱م بدست نشر سپرده است، چنین می نویسد: «فروپاشی کمون اولیه و انکشاف مناسبات فیودالی در بین افغان ها، نه تنها دارای مشخصات و خصوصیات خودی خویش در نقاط مختلف کشور بوده است، بلکه روند آن از یک قوم تا قوم دیگر، فوق العاده متفاوت و نا همگون بوده است. در برخی از مناطق این پروسه نسبتاً سریع پیشرفت نموده است، ولی در مناطق دیگر بطی بمشاهده رسیده است. مناطقی هم وجود داشته است، که در مرحله اول فروپاشی کمون قبیلوی، حفظ آن بطور نسبی با ثبات باقیمانده بود. شرایطی که در تحت نفوذ آن، فروپاشی کمون اولیه و بروز مناسبات فیئودالی در بین اقوام مقیم در غرب افغانستان، در قدم اول درانی ها، صورت گرفته است، اساساً متفاوت از آن بوده است، که در درون اقوام مرواتی، بنوچی، یوسفزی و سائر مسکونین اصلی شرق افغانستان، مشاهده شده است. مرحله عبوری به مسکن گزینی درینجا خیلی طولانی تر، بطور تدریجی بطی تر دوام نموده است... تربیت حیوانات بقسم کوچی، حتی در قرن ۱۹ درین کشور، قسمت قابل ملاحظه مردم به پیش می برده اند.»

درین جا نباید اشتباه شود که درین کشور، آثار خیلی قدیمی حیات شهری وجود نداشته بوده باشد. قدیمی ترین تمدن ها و حیات شهری، در نقاط مختلف کشور، در نتیجه حفاریات باستان شناسان ثابت گردیده است. در نتیجه لشکر کشی های پی در پی، شهر ها، به آتش کشیده شده، پس از چنان حوادث، باشندگان همچنان یا مجبور به فرار گردیده اند، و یا شهر جدیدی را، چه در مجاورت محلات و چه در جای دیگر ایجاد نموده اند و یا بنا بر مجبوریت های بی شمار دیگر و گاهی هم در نتیجه حوادث بی رحم طبیعی چون خشک سالی ها و یا توفان ها، همه داشتنی را از دست داده اند، و بعضاً از شغل زراعت به تربیت حیوانی بشیوه کوچی دست برده اند. چنین اجتماعات، طبیعتاً افسانه ها و داستانهای بخصوص خود را می داشته باشند. بناءً وقتی نویسنده همین متن، با اصطلاح ملت و یا آیدیالوژی ملت گرائی روبرو می گردد، که در تشکیل «دولت ملی» و تحکیم «وحدت ملی» نقش مهم می داشته باشند، به پروسه انکشاف اجتماعی، اقتصادی، سیاسی با فرهنگ «مدرن»، بمثابه پروسه سیال نگرینسته، «کثیرالاینتی» بودن جامعه کنونی افغانستان را یک محصول تاریخی دانسته، به رشد و انکشاف متداوم، چه سریع و چه بطی و یا چنان بطی که بحالت رکود شباهت داشته بتواند، با خوشبینی می بیند. برای تبدیل جامعه یا رسیدن آن به مرحله «دولت ملی» که بعضاً می کوشند، به آن یک مرحله «تکاملی» و کیفی، تعیین نماید، موافق نیست. سرحد نهایی اکمال نمی تواند تعیین گردد. در صورتی که اگر چنین امکان وجود می داشت، باید می پذیرفتیم که بعد از آن انکشاف دیگر ممکن نیست. سکون مطلق را، بعضاً نمی پذیرند. بناءً «وحدت ملی»، در هرگونه شرایط، ولو جامعه پیشرفته و یا عقب افتاده است، یک امر حیاتی است. همبستگی میان گروپ های مختلف اجتماعی، خصوصاً در کشور «کثیرالاینتی» چون افغانستان، در هر نوع شرایط، چه در شرایط دولتی و چه در شرایط غیر دولتی، ضروری، امکانپذیر و حیاتی است.

حال بر می گردیم به مطالب قبلی و می بینیم، که در شرایط و احوالی که، دهقانان آلمان، علیه نظام های سلطنتی فیودالی و برای طرد نظام ارباب رعیتی می جنگیده اند، در همان مرحله در برخی از گروپ های اجتماعی افغانستان وقت، ساختار های فیئودالی حاکم وجود داشته، در برخی ساحات هم در حال تشکل بوده است. در پهلوی چنین ساختار ها، قیابلی هم وجود داشته اند، که بیشتر در جهت حفظ سیستم اشتراکی نوع کمون اولیه، یا مالکیت اجتماعی بر زمین مقاومت از خود نشان می داده اند. وقتی همان اقوام در دو جبهه، هم علیه مغل و هم علیه «روحانیون» متعصب، در مبارزه بوده اند، از جانب مخالفین خود ها،

بهمان شیوه، متهم به «کافر بودن» می گردیده اند، مانند شیوه هائی که رهبران کلیساهای کاتولیک علیه قیام کنندگان دهقان در آلمان بکار می برده اند. در حالی که کشور های آنها هزاران کیلومتر از همدیگر فاصله داشته است.

درینجا، جنبش روشانی، یکی از مراحل است، که با وجود عدم توجه و ارزیابی دقیق و تحلیل درست از آنوقت توسط مؤرخین افغانی، برخلاف، توجه بیشتر دانشمندان علوم اجتماعی و مؤرخین خارجی را بخود جلب نموده است. دید روشن از همان مراحل نشان می دهد، که علی الرغم رشد نا همگون در گروپ های اجتماعی و «ایتنی»، در رابطه با تاریخ کهن این منطقه، دانشمندان به مردم آن استعداد و تجارب تاریخی، در پذیرش نظام های جدید اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، می بینند. یکی از بزرگترین کمبودی ها، موضوع سطح پائین تعلیمات عامه در جامعه بوده، که بحران سی سال اخیر اثرات نهایت غم انگیز، بر حیات اتباع داخل کشور داشته است.

ملت و ملت گرایی در اروپا، طوری که در قسمت های قبلی و مقالات، مکرراً از آن یاد آوری بعمل آمده است، یک انکشاف کوتاه مدت نبوده، فقط برای درک بهتر، علما و دانشمندان، این مفاهیم و پدیده ها را پس از انقلاب فرانسه، بیشتر مورد توجه قرار داده اند. ولی در سرنوشت و همچنان انکشاف بعدی اروپا، قیامهای دهقانی نیز از اهمیت فوق العاده برخوردار می باشد.

به ارتباط به موضوعات فوق و متصل به موضوع جنبش روشانی که در قسمت قبلی روی همان مرحله تاریخی مکس صورت گرفت، حال به برخی از انکشافات بعدی، پس از مرگ بایزید انصاری، معروف به پیر روشن نظر می اندازیم: در ادامه تحلیل «اسلانوف» آمده است که با مرگ بایزید انصاری («پیر روشن»)، مبارزه مسلحانه این جنبش علیه حاکمیت مغل خاتمه نمی یابد. تحت رهبری پسران و نواسه بایزید انصاری ادامه یافته است. چنانچه طوری که در گزارش آمده است، در سال ۱۵۸۶م، مدت کوتاه پس از وفات پیر روشن، این جنبش، با اردوی متشکل از ۲۵۰۰۰ افراد جنگی پیاده و ۵۰۰۰ سوارکار، شهر پشاور را به محاصره گرفته، توانسته بودند، رابطه بین کابل و هند را قطع نمایند. درین جنبش که اقوام متعدد سهم داشته اند، وقتاً فوقتاً اختلافات درونی نیز بروز نموده، امپراتوری مغل از چنین فرصت ها، بهره برداری نموده است. چنانچه، طوری که در گزارش آمده است، وقتی قیام کنندگان قوم مهمند، **فینودال مقتدر سید حمید بخاری** را بقتل می رسانند، بین پیروان بایزید تحت رهبری پسر بزرگ او **شیخ عمر و حمزه خان سرکرده قوم یوسفزی**، برخورد های مسلحانه در می گیرد.

در نتیجه مقابله های متعدد و پی در پی در نهایت حمزه خان یوسفزی غالب می گردد. **دالاکزی ها** (یک قوم ای که در نزدیکی پشاور اقامت داشته اند)، در سال ۱۵۹۱م **عمر و برادرش خیرالدین** را بقتل می رسانند. در عین وقت سومین پسر بایزید، **نورالدین** نیز کشته شده است. **چهارمین پسرش جلال الدین به اسارت افتاده** و به دربار اکبر پادشاه برده شد. با وجود آنکه پادشاه، **جلال الدین چهارده ساله** را عفو نموده بود، ولی او باز هم فرار نموده و به گروپ پیروان پدرش می پیوندد و بمثابه دشمن آشتی ناپذیر اکبر مبدل می گردد. حین یک حمله بر غزنی در سال ۱۶۰۰م **جلال الدین** نیز کشته می شود. (مارتیروس اسلانوف، صفحه ۳۵ - ۳۸)

جنبش روشانی که متعاقباً تحت رهبری پسر عمر بنام اعداد قرار داشت، رشد می نمود. چنانچه در سال ۱۶۱۱م روشانی ها بر کابل هجوم برده، با وجود آنکه جنگ حتی در سرک ها و کوچه و بازار کشانیده شده بود، ولی در هدف اشغال کابل، ناکام گردیده بودند.

به ادامه گزارش همچنان می خوانیم که در سال ۱۶۱۹م، در منطقه کوهستانی «سنگیاج»، جنگ خونین بوقوع پیوسته است، که در نتیجه اردوی مغل به شکست عظیمی روبرو گردیده، غنیمت های بزرگ بدست افغان ها می افتد. در جمله غنیمت، از ۵۰۰۰ رأس اسب نیز تذکار بعمل آمده است.

ملک تور، رهبر قوم عبدالعزاز خیل، مربوط اورکزی - دولتری، در همین مرحله مرتکب خیانت به جنبش روشانی گردیده، تغییر جبهه نموده، به مغل پیوسته است. لشکر خود را به «تیراخ» ( « تیرا؟» ) انتقال داده، یاری رسانید، تا احدات از شهر رانده شود. احدات به منطقه ختک نقل مکان می کند. قوای مغل بدانجا فرستاده می شود. پنج تا شش ماه در آنجا نیز جنگ دوام می کند. در سال ۱۶۲۶م احدات کشته می شود. دختر احدات که نمی خواسته است، به عساکر مغل تسلیم شود، از بلندی برج یک قلعه، به سقوط مرگ آور دست می برد. خانم و الائی زیبا، دختر جلال الدین، که احدات را در جنبش روشانی یاری می رسانید، با پسر عبدالقدیر به «تیراخ» فرار نمود.

در سال ۱۶۲۸م، افغانها به رهبری عبدالقدیر، پشاور را به محاصره گرفتند. در قیام علیه مغل اقوام ذیل سهم گرفته بودند: خلیل، مهمند، داودزی، جگیانی، یوسفزی، لودی و ممکن ختک. در گزارشات کرونولوژیک تاریخ آمده است که افغان ها، «مانند مرچه و ملخ» از هر طرف ریختند. در نتیجه مناقشات و اختلافاتی که در بین اقوام بروز نموده بود، یوسفزی و جگیانی شکست خورده اند. مغل با انواع تعهدات الائی و عبدالقدیرخان را به پشاور کشانید، جایی که چند روز بعد، در نتیجه ضربه یا حمله زهری بقتل رسیده است. برای سرکوبی جنبش روشانی، به منطقه افریدی اردو فرستاده شد. با استفاده از طرق ترجیحی پیش کشیدن رشوه، مغل، یوسف افریدی و «ادارمیر؟» اورکزی را به جبهه خود کشاند و جاگیر ها، در پانی پت (سرهند) برای آنها سپرده شد.

بعد از آن رهبری جنبش روشانی را، پسر جلال الدین بنام کریمداد، بدوش می گیرد. تحت سلطه شاه جهان، در سال ۱۶۳۶م قوم بنگش سرکوب گردید، کریمداد هم در پشاور کشته می شود. همین منبع می نویسد، که با وجود آنهم الی اخیر قرن ۱۹ در ساحات شمالغرب هند، هنوز یک چند هزار از پیروان جنبش روشانی وجود داشته اند.

#### ماهیت جنبش روشانی:

بعضی از محققین برین عقیده بوده اند که جنبش روشانی، مبارزه کفار (بی دین، مرتد) علیه روحانیون متعصب مذهبی بوده است. دیگران معتقد بوده که این جنبش، مبارزه مردم افغانستان در مجموع علیه اشغالگران، یعنی علیه پادشاه، یا امپراتور مغل بوده است. یکی از خصوصیات سرسختانه جنبش مردمی شهادت می دهد که اساس جنبش روشانی بقول همین محقق، به هیچصورت تنها مناقشات روی موضوعات علم ماوراء الطبیعه در باره ماهیت جهان و تجدید تجسم و یا شناخت خدائی را در بر نداشته است. محقق معتقد بر اینست که در مورد جنبش روشانی همان حالت صدق می کند که فریدریش انگلس در رابطه با جنگ دهقانان در آلمان گفته است: «در جنگ های نام نهاد مذهبی در قرن شانزده نیز مقدم بر همه، با منافع مادی طبقاتی، خیلی مثبت، مرتبط بوده، این جنگ ها، مبارزات طبقاتی بوده است. به همان اندازه مانند تصادمات درونی بعدی در انگلستان و فرانسه، مطابقت داشته است. اگر این مبارزات طبقاتی در آنوقت، آزمون و محک مذهبی حمل می نموده است، اگر منافع، نیازمندی ها و خواسته های طبقات جداگانه خود را تحت لایه مذهبی، پوشیده بودند، این امر تغییری را در اصل موضوع وارد نمی آورد، و بسادگی از مناسبات زمانی توضیح حاصل می گردد...»

واضح است، که بدین وسیله بصورت عموم، حملات ضد فیئودالیزم، قبل از همه بمثابه حمله بر کلیسا، همه انقلابیون، دکتربین های اجتماعی، سیاسی، عمدتاً باید از جانب روحانیون با مهر بی دینی کوبیده می شدند. برای اینکه تمسک بر مناسبات موجود اجتماعی صورت گرفته می توانست، باید تکت مقدس برایشان مهر می خورد.» ( مارتیروس اسلانوف، صفحه ۳۹ - ۴۰ )

وابستگان گروپ دومی، مجبور به اعتراف بوده اند، که خان ها ( سرکردگان اقوام و بخش های تحت نفوذ آنها)، از جنبش روشانی کنار می رفته اند. سبب آن، اندیشه هایی هم در مورد وضعیتی است، که اقوام مختلف افغانی، همه مساویانه، در برابر

جنبش عمل نمی نموده اند: قوم وزیر به عنوان مثال، در حالی که بایزید در واقعیت تیئوری خود را بین آنها تبلیغ نموده بود، در جنبش سهم نگرفته است. بعضی اقوام ( نظیر افریدی، خلیلی، بنگشی، و غیره اقوام نام نهاد شاخه کرلانی) مقاومت و پایداری بزرگتر نشان داده اند. بعضی اقوام دیگر از خود نوسانات نشان داده اند ( بطور نمونه یوسفزی).

مخالفین، بایزید را ملامت می دانسته اند که موصوف اشتراک زن و شوهر را در دارائی و عظمی نماید. در تحت این موضوع چه چیز مشخص نهفته بوده است؟ حل معمی را می توان در « تاریخ مرصع» (« تاریخ کوچک مزین») دید- داستان تاریخی قوم ختیک، که در قرن ۱۸ پدیدار گردیده است، نویسنده آن افضل خان، رهبر قوم و نواسه شاعر معروف قرن ۱۷، خوشحال خان ختیک بوده است. افضل خان گزارش می دهد، پدر کلان جاتب مادری اش، ملک تور، ملک اورکزی، در آغاز در جنبش روشانی سهم گرفته است، لیکن پس از آن به این جنبش پشت گشتانده، به جانب «قیصر مغل» موقف اتخاذ نموده است. در یک مناقشه با اجداد، ادعا صورت گرفته است که گویا ملک تور برایش گفته است: « من حاضرم هر امر ترا بسر برسانم، مگر برایت حق نمی دهم، که بر خانه و زمین ام تصرف داشته باشی.» این یکی از نمونه های برجسته شمرده می شود، که در آنوقت درین قسمت از قبایل پشتون، مالکیت خصوصی بر زمین که به ریشه دوانیدن و رشد مناسبات فیئودالی می افزوده است، در حال توسعه بوده است. بعبارت دیگر درین قبیله می توان این عکس العمل را بمثابة، گذار به مناسبات ملکیت خصوصی بر زمین و محل زیست دائمی، نیز شناخت. این انکشافات قریب پنجمصد سال قبل جریان داشته است. فراموش نباید کرد که همچو انکشافات در قسمت غرب سلسله کوه های اطراف دره خیبر قبلاً رشد نموده بود. در نخستین سالهای ورود قشون اسلامی و پذیرش دین مقدس اسلام در غرب افغانستان، مالکیت اشتراکی بر زمین در بین اقوام پشتون نیز، بتدریج از بین رفته است.

ادامه دارد...



**تذکر:** هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که قسمت های قبلی را هم مطالعه کنند، می توانند با اجرای "کلیک" بر عکس نویسنده، به

فهرست "آرشیف" ایشان رهنمائی شوند! اداره